



به مناسبت ۲۸ صفر؛ پیامبر(ص) محور دیانت و بندگی در کل تاریخ است

محور دیانت و بندگی در کل تاریخ و جغرافیای عالم وجود پیامبر است، کسی که خود عبد مطلق خداست و آمده تا عبودیت را در عالم گسترش دهد.

محور دیانت و بندگی در کل تاریخ و جغرافیای عالم وجود پیامبر است، کسی که خود عبد مطلق خداست و آمده تا عبودیت را در عالم گسترش دهد.

خبرگزاری مهر، پیامبر عظیم الشان اسلام(ص) مظهر رحمت برای همه بشریت و اسوه ای برای تمام تاریخ بوده است. اگرچه عده ای سعی در مخدوش نمودن چهره پیامبر اسلام داشته اند اما روز به روز بر پیروان آن حضرت و عاشقان و دلدادگانش اضافه می شود. به مناسبت سالروز رحلت نبی مکرم اسلام با گفتگو با دوتن از کارشناسان مذهبی کشور از دو منظر به زندگی آن حضرت پرداخته ایم. بررسی اتفاقات منتهی به وفات حضرت محمد(ص) و روزهای پس از آن و همچنین تلاش پیامبر برای هدایت بشریت از جمله موضوعاتی است که با حجت الاسلام مسعود عالی و حجت الاسلام یوسف ربیعی در مورد آن به گفتگو نشستیم.

پیامبر اکرم سرپرست دیانت و عبودیت برای کل خانواده بشریت است

حجت الاسلام عالی در ابتدا با اشاره به اینکه در یک خانواده کوچک، سرپرست آن خانواده محور دیانت و عبودیت در آن خانواده است و مسئولیت عبودیت در خانه به عهده سرپرست خانواده است، گفت: قرآن می فرماید «یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا» یعنی هم خودتان و هم اهلتان را از آتش جهنم نجات دهید.

محور دیانت و بندگی در کل تاریخ و جغرافیای عالم وجود پیامبر است، کسی که خود عبد مطلق خداست و آمده تا عبودیت را در عالم گسترش دهد. تمام بار بندگی حتی بار دیگران را او باید به دوش بکشد

وی ادامه داد: همینطور که در یک خانه کوچک اینچنین است، سرپرست دیانت و عبودیت برای کل خانواده بشریت از اول تاریخ تا آخر تاریخ وجود مقدس پیامبر اکرم است. محور دیانت و بندگی در کل تاریخ و جغرافیای عالم وجود پیامبر است، کسی که خود عبد مطلق خداست و آمده تا عبودیت را در عالم گسترش دهد. تمام بار بندگی حتی بار دیگران را او باید به دوش بکشد. او در راس هرم بندگی قرار دارد و تمام اولیا و انبیا زیر مجموعه او و در امت او هستند.

انبیا تحت لوا پیغمبر اکرم و زیر ولایت او هستند

عالی افزود: مرحوم فیض کاشانی در اوایل تفسیر صافی نقل کرده که امام صادق(ع) فرمودند پیامبر در عالم ارواح، نبی بر همه انبیا بوده است. یعنی همه انبیا تحت لوا پیغمبر اکرم و زیر ولایت او هستند.

وی ادامه داد: مرحوم صدوق در علل الشرایع نقل کرده که شخصی نزد امام رضا آمد و پرسید چرا به پیامبر ابوالقاسم می گویند؟ امام رضا ابتدا به فراخور ظرفیت این فرد جوابی داد و فرمود چون پیامبر فرزندی داشت به نام قاسم، لذا به پیامبر ابوالقاسم می گویند. آن فرد به امام رضا عرض کرد اگر مرا اهل می دانید یک مقدار بیشتر بگویید. امام فرمود مگر علی(ع) قاسم نیست؟ (به معنی قسیم النار و النجته) عرض کرد بله، لذا فرمود پیامبر ابوالقاسم است. یعنی امیرالمومنین و تمام اولیای خدا و فرماندهان جبهه توحید زیر نظر پیامبرند.

این کارشناس دینی افزود: مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان نقل کرده پیامبر مثل یک پدر دلسوز وقتی می دید یک نفر آنچنان که باید و شاید دعوت اش را اجابت نمی کند گویا عیب را در خودش می دید، لذا بر عبادت های خود می افزود طوری که شب چند ساعت روی پا می ایستاد و بعد از مدتی بر اثر کثرت ایستادن بر پاهای پاهایش ورم کرده بود و کثرت شب زنده داری چهره اش زرد کرده بود.

وی ادامه داد: سپس آیه نازل شد «مَا أُنزِلَتْ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» ای پیامبر! ما قرآن را نازل نکردیم که اینقدر خود را به مشقت بیندازی. خدا پیامبر را تسلی می دهد که اینقدر خود را به مشقت نینداز. او چون پدر است دلش می سوزد. رابطه ای که با بندگان خدا برقرار کرده بر همین اساس ابوت و پدری است. رابطه بر اساس تحمیل و جبر نیست.

رفتار پیامبر با مردم پدرا نه بود

عالی گفت: نقل زیبایی هست که ابن مسعود می گوید من ایستاده بودم، دیدم مرد عربی می خواست با پیامبر صحبت کند که ابهت پیامبر او را گرفت و لکنت زبان پیدا کرد. پیامبر فوری او را بغل کرد و فرمود «هون علیک فلسنت بملک» راحت باش من پادشاه نیستم من بنده هستم.

وی ادامه داد: سلمان چون ایرانی بود و دیده بود که چطور خدمه پادشاهان ایرانی به آنها خدمت می کنند، به پیامبر که رسید به پای او افتاد، فوری پیامبر او را بلند کرد و فرمود سلمان چه می کنی؟ کاری که مردم با سلاطین و جبابره می کنند با من نکن «انا عبد من عبید الله». لذا رابطه پیامبر با دیگران بر اساس عطوفت و همرنگ رابطه خدا با مردم است.

این کارشناس دینی افزود: پیامبر در جنگ بدر تعدادی از دشمنان قدیمی خود را اسیر کرده بود. حضرت همانطور که آنها را می دید که از مقابلش رد می شوند، لبخندی زد. یکی از آنها به پیامبر گفت بخند، حق داری بخندی ما را به اسارت کشیده ای و

اکنون می خندی. پیامبر فرمود خنده من به خاطر آن چیزی نیست که تو گمان می کنی. خنده من به این خاطر است که من به زور زنجیر شما را دارم به بهشت می برم! لذا پیامبر رابطه رحمت با مردم داشت.

تمام مصیبات مومنین ابتدا بر پیامبر وارد شده است

وی افزود: به همین دلیل چون تمام مومنین از اول تاریخ تا آخر به عنوان فرزندان پیامبر هستند و پیامبر نقش ابوت و ولایت و سرپرستی بر همه دارد، تمام بلاها و مصیبت هایی که بر سر انبیا و اولیا و مومنین می آید اول از همه پیامبر درد می کشد. وی ادامه داد: تمام بلاها و مصائبی که انبیا و اولیا و مومنین از ابتدای تاریخ کشیدند ابتدا بر پیامبر اکرم(ص) وارد شده است. چقدر پیامبر باید استقامت داشته باشد؟ «فاستقم كما أمرت» این آیه پیامبر را پیر کرد که فشار مصائب کل تاریخ را باید تحمل کند و استقامت کند.

عالی افزود: در روایتی مرحوم مجلسی در جلد ۲۸ بحار نقل کرده که بلاهای بچه های پیامبر اول بلای پیامبر بود. سوال من این است سربریدن اسماعیل توسط ابراهیم بلای ابراهیم بود یا اسماعیل؟ درست است که هر دو مورد ابتلا بودند اما قرآن سربریدن فرزند را ابتدا بلای ابراهیم و ابتلای او می داند. لذا عاشورا اول بلای پیامبر است و بعد بلای امام حسین(ع). وی گفت: روایتی که مرحوم مجلسی نقل می کند این است که خداوند خطاب به پیامبر می فرماید که من می خواهم با سه چیز تو را امتحان کنم تا صبر تو را ببینم که یکی از آنها بلاهای بچه های پیامبر است.

اهانت به پیامبر در غرب نشاندهنده گسترش اسلام است

وقتی می بینیم در برخی کشورهای اروپایی به پیامبر اهانت می شود نشانه یک چیز است و این هراس نشانه این است که اسلام به شدت در حال گسترش است

عالی ادامه داد: حال می بینیم که بر علیه این خورشید نورانی اقداماتی صورت می گیرد و نسبت به آن هتاک می شود بلکه بتوانند آن را بیوشانند، از کاریکاتور کشیدن گرفته تا دیگر اقدامات. در عین حال که همه متاسفم می شویم نکته ای جای خوشحالی است که وقتی می بینیم در برخی کشورهای اروپایی به پیامبر اهانت می شود نشانه یک چیز است و این هراس نشانه این است که اسلام به شدت در حال گسترش است.

وی افزود: آنها فهمیدند که اگر پنجاه سال دیگر به همین منوال ادامه پیدا کند غلبه جمعیتی در اروپا با مسلمین خواهد بود. اولین گرایش جوان ها در این کشورها به اسلام است و پرفروش ترین کتاب پس از ۱۱ سپتامبر قرآن است. لذا طبیعی است که اسلام هراسی و اسلام ستیزی را در دستور کار خودشان قرار دهند.

وی در پایان گفت: ما باید با بندگی خودمان پیامبر را در توسعه عبودیت در عالم یاری کنیم. گرت هواست که معشوق نگسلد پیوند/ نگاه دار سر رشته تا نگه دارد.

تخلف از سپاه اسامه

حجت الاسلام یوسف ربیعی در مورد اتفاقات منتهی به وفات پیامبر اکرم(ص) گفت: عمده اتفاقاتی که در روزهای آخر زندگی رسول خدا مهم و حیاتی بود، بحث لشگری به فرماندهی اسامه ابن زید ۱۷ ساله بود. پیامبر در همین روزهای آخر کسانی که از این لشکر تخلف کردند را لعنت کرده و فرمودند «لعن الله من تخلف عن جيش اسامة» نکته ای که اینجا حائز اهمیت است این که پیامبر می خواستند شرایط را فراهم کنند تا واگذاری قدرت بعد از خودشان به امیرالمومنین(ع) بدون دردسر انجام شود که متاسفانه توسط منافقین از این امر جلوگیری شد.

وی ادامه داد: یکی از آن اتفاقاتی که افتاد این بود که پیامبر متوجه شدند برخی از صحابه ای که مامور بودند به لشکر اسامه بپیوندند، تخلف کرده اند و درصدد کارشکنی هستند لذا در آن لحظات آخر فرمودند «ایتونی به قلم و قرطاس اکتب لکم لن تضلوا بعده ابدًا» قلم و کاغذی برای من بیاورید که من چیزی برای شما بنویسم که هرگز گمراه نشوید. یکی از حسرت های ابن عباس راجع به همین کلام است که عملی نشد.

وی ادامه داد: جریان منافقی که دور پیامبر بودند فهمیدند پیامبر می خواهد وصیت کند و مضمون آن وصیتنامه برایشان مشخص بود لذا کارشکنی کردند. یکی از اشخاصی که کار شکنی کرد در بعضی از منابع اهل سنت اسم او وجود دارد و حرف او با تحریفی که در کلام او صورت گرفته، آمده است. در بعضی از منابع دیگر اسم او نیست ولی اصل حرفی که گفته شده وجود دارد.

حرمت پیامبر شکسته شد

ربیعی افزود: او گفته بود «ان الرجل ليهجر». در بعضی از منابع اهل تسنن آمده که یک شخصی این را گفته و اسم برده نشده است. اما در بعضی منابع که اسم این فرد آمده از او نقل شده که گفته «قد غلب عليه الوجد» یعنی درد بر پیامبر غلبه کرده و نمیخواهد قلم و دوات بیاورید. در همین حین بحث شد و برخی گفتند قلم و دوات بیاورید و برخی گفتند نه، و سر و صدایی اتفاق افتاد که پیامبر فرمود «قَوْمُوا عَنِّي فَلَا يَتَّبِعُنِي عَنِّي التَّائِبُ» یعنی از پیش من بلند شوید و نزاع نکنید. پیامبر متوجه شد که اینها می خواهند حرمت خود پیامبر را هم بشکنند لذا فرمودند از پیش من بروید.

وی ادامه داد: لذا منافقینی که دور پیامبر بودند نگذاشتند این نوشته توسط پیامبر ثبت شود که دیگران به واسطه آن هرگز گمراه نشوند.

قرآن در مورد پیامبر می فرماید «و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى» و یا در آیه ۵۰ سوره انعام می فرماید «ان أتبع إلا ما يوحى إليّ» یعنی فعل و قول پیامبر را مبتنی بر وحی می کند

ربيعی گفت: اين در حالی است که قرآن در مورد پيامبر می فرمايد «و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى» و يا در آيه ۵۰ سوره انعام می فرمايد «ان اتبع الا ما يوحى الى» يعنى فعل و قول پيامبر را مبتنى بر وحى می کند. پس پيامبر تا آخر عمر از روى هوى و هوس حرف نمی زند و هر چه می کند و هر چه می گويد بر اساس وحى است. اين اعتقاد قرآنى ما در مورد رسول خداست. كسى كه اين حرف را زده كه به صورت بدون روتوش گفتند پيامبر هذيان می گوید و يا به صورت روتوش كشيده كه گفت درد بر پيامبر عارض شده و نمی داند چه می گوید! لذا اين نشانه عمق بی اعتقادى نسبت به رسول خدا از سوى كسى كه اين جمله را گفته است و يقيناً هيچ كس نمی تواند در مورد اين كلام توجيہی بياورد.

اين كارشناس دينی گفت: برخی خواستند اين جمله را توجیه کنند، مثلاً برخی بزرگان عامه گفتند شخصی كه اين حرف را زده خواسته به خاطر خيرخواهی مردم، خواسته تكليف مردم را تخفيف بدهد يعنى اگر پيامبر تكاليفی می گفت كه از عهده ما بر نمی آمد آن موقع چه؟ پس او خيرخواهی كرده و ديگران را نجات داده است. در صورتی كه اينگونه نيست و «لايكلف الله نفساً الا وسعها» خداوند و پيامبر تكليف ما لا يطاق نمی كند. اگر قرار بوده چیزی نوشته شود و ابلاغ شود يقيناً فوق طاقت ما نبوده است. لذا اين توجیه بی اساسی برای كلام آن شخص است.

مناظره علامه مظفر و علامه آلوسی

يوسف ربيعی گفت: مرحوم آقای بهجت يك مطلبی را از مناظره علامه مظفر و علامه آلوسی نقل می كنند كه جالب است. اهل تسنن خیلی بر اين تاكيد می كنند كه وقتی بیماری بر پيامبر عارض شد و شدت گرفت حضرت دستور داد آخرين نماز را ابوبكر بخواند، البته ما شيعیان اين مطلب را قبول نداريم و علامه عسکری با منابع اهل تسنن اين مطلب را رد می كند. ولی در آن مورد اهل سنت می گویند اينكه پيامبر نماز صبح دوشنبه -كه پيامبر از دنيا رفت- را به ابوبكر محول كرد اين نشانه ای است كه پيامبر هم راضی بود كه خليفه اول، ابوبكر باشد. در جريان مناظره علامه مظفر و علامه آلوسی، آلوسی خواست حرفی بزند كه همه حرف ها تمام شود و گفت شما در مورد نماز آخری كه ابوبكر به جای پيامبر خواند چه می گوييد؟ اتفاقاً اينجا از باب جدال احسن علامه مظفر جمله ای گفت و مجلس به هم ريخت كه گفت «ان الرجل ليهجر» يعنى اگر شما اين حرف را قبول داريد پس اين امر كه پيامبر گفته باشد ابوبكر آخرين نماز را بخواند پس اين هم جز همان هایی است كه خودتان قبول داريد. عامه خودشان هم نتوانستند اين مسئله را توجیه كنند كه پيامبری كه قرآن می فرمايد نطق و عمل او از روى وحى است چطور می شود در لحظات آخر درد به او غلبه می كند و نعوذ بالله به هذيان گویی می افتد؟

وی افزود: آن موقعی كه خليفه اول در لحظات آخر عمرش وصيت می كرد، بارها از هوش می رفت و به هوش می آمد و خليفه دوم وصايا را می نوشت. بعد از اينكه وصيت كرد كه بعد خودش چه كسى خليفه باشد، وقتی به هوش آمد ديد خليفه دوم نفر سوم را نيز نوشته است! اينجا كسى نگفت كه او دارد هذيان می گوید؟ چون مسئله باب ميل خودشان پيش می رفت. اين موضوع در كتاب سقيفه علامه عسکری به طور مفصل بحث شده است.

زر و زور و تزوير عامل كنار گذاشتن اميرالمومنين

اين كارشناس دينی در مورد دلايل اتفاقات پس از رحلت پيامبر و بيعت مردم با فردی غير از اميرالمومنين گفت: زر و زور و تزوير در همه عرصه ها برای طاغوت لشكر درست می كند. از اين سه گانه امام حق نمی تواند استفاده كند چون اين ابزار دست شيطان است. آنچه در دست امام حق است تبیین و بصيرت است. در مقابل آن زر و زور و تزوير كه بعد از پيامبر فعال شد تنها مبین و تنها كسى كه نسبت به مردم بصيرت بخشی می كرد وجود مقدس حضرت زهرا(س) بود كه تاريخ ديد كه با صديقه طاهره چطور برخورد كردند.

وی ادامه داد: ابزار تبليغ حق فقط بيان درست است. قرآن می فرمايد «ماعلى الرسول الا البلاغ المبين» اين بلاغ مبین وقتی به اختيار مردم می خورد آن اختیاری كه توسط زر و زور و تزوير احاطه شده اختیاری است كه به سوى طاغوت گرايش پيدا كرده است. آن موقع باز با اينكه حق را می دانند ولی با آن مخالفت می كنند.

وی گفت: لذا وقتی حضرت زهرا خطبه می خواند كل مردم مدینه گريه می كردند اما توسط طاغوت خريدارى شده بودند و به سمت طاغوت گرايش پيدا كرده بودند. دين را رها كرده و دنيا را گرفته بودند.

مردم به آن بلوغ نرسیده بودند كه فهم كنند بين علی(ع) و غير از او، فرسنگ ها فاصله است. مردم به اين بلوغ نرسیده بودند كه علی(ع) را بشناسند

مردم مقام علی(ع) فهم نکردند

ربيعی افزود: دومين مسئله كه به مردم باز می گردد اين است كه به نظر می رسد مردم به آن بلوغ نرسیده بودند كه فهم كنند بين علی(ع) و غير از او، فرسنگ ها فاصله است. اين بلوغ طی گذشت زمان به وجود آمد. من و شما بعد از بيش از هزار سال كه روى اميرالمومنين و فضایل او كار شده و نقل شده الان متوجه شدیم كه علی(ع) فرسنگ ها فاصله داشت. ولی در آن مقطع با اينكه پيامبر فضائل اميرالمومنين را بيان می كرد اما مردم به اين بلوغ نرسیده بودند كه علی(ع) را بشناسند.